

مولانا و بارگاه او

محمد جواد مشکور
دکتر در تاریخ - استاد دانشگاه

سه بار سفر به ترکیه و زیارت مرقد مولانا در قونیه مرا بر آن داشت آثاری را که در بارگاه آن عارف بزرگ بر قبرها و دیوارها مسطور است در مقاله‌ای گردآورم. دیدار من از این تربت پاک اگرچه در هر بار بسیار کوتاه بود ولی باز موفق شدم بسیاری از کتیبه‌هایی را که در آنجا موجود است در این مختصر فراهم آورده، مشاهدات خود را با وصفی که دیگران از این بارگاه کرده‌اند تلفیق و تطبیق نمایم. نخست به شرح زندگی مولانا آغاز کرده و سپس به توصیف بارگاه او و مشاهدات خود در آنجا خواهم پرداخت.

پدر مولانا :

پدرش محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاء الدین ولد بلخی و ملقب به سلطان العلماء است که از بزرگان صوفیه بود و به روایت افلاکی احمد دده در مناقب العارفین، سلسله او در تصوف به امام احمد غزالی می‌پیوست و مردم بلخ به وی اعتقادی بسیار داشتند و بر اثر همین اقبال مردم به او بود که محسود و مبعوض سلطان محمد خوارزمشاه شد.

گویند سبب عمده وحشت خوارزمشاه از او آن بود که بهاء الدین ولد همواره بر منبر به حکیمان و فیلسوفان دشنام میداد و آنان را بدعت‌گذار می‌خواند.

گفته‌های او بر سر منبر بر امام فخر الدین رازی که سرآمد حکیمان آن روزگار و استاد خوارزمشاه نیز بود گران آمد و پادشاه را به دشمنی با وی برانگیخت.

بهاء الدین ولد از خصومت پادشاه خود را در خطر دید و برای رهایی خویش از آن مهلکه به جلاء وطن تن در داد و سوگند خورد که تا آن پادشاه بر تخت سلطنت نشسته است بدان شهر باز نگردهد. گویند هنگامیکه او زادگاه خود شهر بلخ را ترک می‌کرد از عمر پسر کوچکش جلال الدین بیش از پنج سال نگذشته بود.

افلاکی در کتاب مناقب العارفین در حکایتی اشاره می‌کند که کدورت فخر رازی با بهاء الدین ولد از سال ۶۰۵ هجری آغاز شد و مدت یک سال این رنجیدگی ادامه یافت و چون امام فخر رازی در سال ۶۰۶ هجری از شهر بلخ مهاجرت کرده است، بنابراین نمی‌توان خبر دخالت فخر رازی را در دشمنی خوارزمشاه با بهاء الدین درست دانست. ظاهراً رنجش بهاء الدین از خوارزمشاه تا بدان حد که موجب مهاجرت وی از بلاد خوارزم و شهر بلخ شود مبتنی بر حقایق تاریخی نیست.

تنها چیزی که موجب مهاجرت بهاء الدین ولد و بزرگانی مانند شیخ نجم الدین رازی به بیرون از بلاد خوارزمشاه شده است، اخبار وحشت‌آثار قتل‌عامها و نهب و غارت و ترکانازی

لشکریان مغول و تاتار در بلاد شرق و ماوراءالنهر بوده است، که مردم دوراندیشی را چون بهاءالدین به ترک شهر و دیار خود واداشته است. این نظریه را اشعار سلطان ولد پسر جلالالدین در مثنوی ولدنامه تأیید می‌کند. چنانکه گفته است :

کرد از بلخ عزم سوی حجاز	زانکه شد کارگر در او آن راز
بود در رفتن و رسید و خیر	که از آن راز شد پدید اثر
کرد تاتار قصد آن اقسام	منهزم گشت لشکر اسلام
بلخ را بستند و به زاری زار	گشت از آن قوم بیحد و بسیار
شهرهای بزرگ کرد خراب	هست حق را هزار گونه عقاب

این تنها دلیلی متقن است که رفتن بهاءالدین از بلخ در پیش از ۶۱۷ هجری که سال هجوم لشکریان مغول و چنگیز به بلخ است بوقوع پیوست و عزیمت او از آن شهر در حوالی همان سال بوده است.

زادگاه مولانا :

جلالالدین محمد در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری در شهر بلخ تولد یافت. سبب شهرت او به رومی و مولانای روم، طول اقامتش و وفاتش در شهر قونیه از بلاد روم بوده است. بنا به نوشته تذکره نویسان وی در هنگامی که پدرش بهاءالدین از بلخ هجرت می‌کرد پنجساله بود. اگر تاریخ عزیمت بهاءالدین را از بلخ چنانکه در پیش استنتاج کردیم در سال ۶۱۷ هجری بدانیم، سن جلالالدین محمد در آن هنگام قریب سیزده سال بوده است. جلالالدین در بین راه در نیشابور به خدمت شیخ عطار رسید و مدت کوتاهی درک محضر آن عارف بزرگ را کرد. چون بهاءالدین به بغداد رسید بیش از سه روز در آن شهر اقامت نکرد و روز چهارم بار سفر به عزم زیارت بیت الله الحرام بریست. پس از بازگشت از خانه خدا به سوی شام روان شد و مدت نامعلومی در آن نواحی بسر برد و سپس به ارزنجان و آقشهر رفت. ملک ارزنجان آترمان امیری از خاندان منکوجک بود و فخرالدین بهرامشاه نام داشت، و او همان پادشاهی است که حکیم نظامی گنجوی کتاب مخزن الاسرار را به نام وی به نظم آورده است. مدت توقف مولانا در ارزنجان قریب یکسال بود.

افلاکی می‌نویسد که بهاءالدین ولد پس از زیارت خانه خدا در سفر خود به ملاطیه رسید و چهارسال در آنجا بماند و سپس هفت سال در لارنده رحل اقامت افکند و امیر موسی فرمانروای آن شهر برای او مدرسه‌ای بنا کرد. بنا به بعضی از روایات فخرالدین برادر کهنتر مولانا در همین شهر درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد.

باز به قول افلاکی، جلالالدین محمد در هفده سالگی در شهر لارنده به امر پدر، گوهر خاتون دختر خواجه لالای سمرقندی را که مردی محترم و معتبر بود به زنی گرفت و این واقعه بایستی در سال ۶۲۲ ه اتفاق افتاده باشد و بهاءالدین محمد معروف به سلطان ولد و علاءالدین محمد دوپسر مولانا از این زن تولد یافته‌اند.

ملاقات بهاءالدین و علاءالدین کیتباد :

چون هفت سال از اقامت بهاءالدین ولد در لارنده گذشت آوازه کرامات و فضل و تقوای او به بلاد روم رسید. علاءالدین کیتباد پادشاه سلجوقی آن کشور از مقامات معنوی او آگاهی یافت و طالب دیدار وی گردید و به دعوت او بهاءالدین ولد از لارنده به قونیه رهسپار شد.



پرویز شاکر علم‌آشنایی و مطالعات فرانسوی
بر تالیف جامع علوم آشنایی

صورت خیالی مولانا

و چون به قونیه رسید آن پادشاه به پیشواز وی رفت و او را به حرمت هرچه تمامتر پذیرفت و میخواست او را در طشت خانه خود که خانه‌ای مجلل در قصر او بود جای دهد، بهاءالدین ولد قبول نکرد و در مدرسه آلتونیه مسکن گزید.

از نوشته‌های افلاکی و سلطان ولد برمی‌آید که بایستی ورود بهاءالدین ولد به قونیه در اواسط سال ۶۲۶ هـ بوده باشد.

اهل روم به پیروی از پادشاه خود علاءالدین کیقباد، مقدم بهاءالدین ولد را مبارک شمرده به پای منبر و عظ و حدیث او می‌شناختند.

بهاءالدین ولد پس از دو سال زندگی در قونیه در جمعه هجدهم ربیع‌الآخر سال ۶۲۸ هـ دار فانی را وداع گفت. جنازه او را در حالیکه خلق بسیاری از مردم قونیه تشییع میکردند و در ماتم او میگریستند در جائیکه بعدها به نام تربت مولانا خوانده شد بخاک سپردند.

جوانی مولانا :

پس از مرگ بهاءالدین ولد، جلال‌الدین محمد که در آن هنگام بیست و چهار سال داشت بنا به وصیت پدرش و یا به خواهش سلطان علاءالدین کیقباد بر جای پدر برمسند ارشاد بنشست و متصدی شغل فتوی و امور شریعت گردید. یکسال بعد برهان‌الدین محقق ترمذی که از مریدان پدرش بود به وی پیوست. جلال‌الدین دست ارادت به وی داد و اسرار تصوف و عرفان را از او فرا گرفت. سپس به اشارت او به جانب شام و حلب عزیمت کرد تا در علوم ظاهر ممارست نماید. گویند که برهان‌الدین در این سفر تا قیصریه با جلال‌الدین همراه بود و در این شهر اقامت گزید. اما جلال‌الدین به حلب رفت و به تعلیم علوم ظاهر پرداخت و در مدرسه حلاویه مشغول تحصیل شد. در آن هنگام تدریس آن مدرسه بر عهده کمال‌الدین ابوالقاسم عمر بن احمد معروف بدین‌العبدیم قرار داشت و چون کمال‌الدین از فقهای مذهبی حنفی بود ناچار بایستی مولانا در نزد او به تحصیل فقه آن مذهب مشغول شده باشد. پس از مدتی تحصیل در حلب مولانا عزم سفر دمشق کرد و از چهار تا هفت سال در آن ناحیه اقامت داشت و به اندوختن علم و دانش مشغول بود و همه علوم اسلامی زمان خود را فرا گرفت. مولانا در همین شهر به خدمت شیخ محیی‌الدین محمد بن علی معروف به ابن‌العربی (۵۶۰ - ۶۳۸) که از بزرگان صوفیه اسلام و صاحب کتاب معروف فصوص‌الحکم است رسید. ظاهراً توقف مولانا در دمشق بیش از چهار سال به طول نیانجامیده است، زیرا وی در هنگام مرگ برهان‌الدین محقق ترمذی که در سال ۶۳۸ روی داده در حلب حضور داشته است.

مولانا پس از گذراندن مدتی در حلب و شام که گویا مجموع آن به هفت سال نمیرسد به اقامتگاه خود، قونیه رهسپار شد. چون به شهر قیصریه رسید صاحب شمس‌الدین اصفهانی میخواست که مولانا را به خانه خود برد اما سید برهان‌الدین ترمذی که همراه او بود نپذیرفت و گفت سنت مولای بزرگ آن بوده که در سفرهای خود، در مدرسه منزل میکرده است.

بنا به روایت ولدنامه، جلال‌الدین مدت نه سال ملازم و صاحب برهان‌الدین محقق ترمذی بود و از او اسرار تصوف را فرا گرفت. پس از آن در حدود سال ۶۲۹ هـ به روم بازگشت.

سید برهان‌الدین در قیصریه درگذشت و صاحب شمس‌الدین اصفهانی مولانا را از این حادثه آگاه ساخت و وی به قیصریه رفت و کتب و مرده‌ریگ او را برگرفت و بعضی را به یادگار به صاحب اصفهانی داد و به قونیه باز آمد.

پس از مرگ سید برهان‌الدین مولانا بالاستقلال برمسند ارشاد و تدریس بنشست و از ۶۳۸ تا ۶۴۲ هجری که قریب پنج سال میشود به سنت پدر و نیاکان خود به تدریس علم فقه و علوم دین می‌پرداخت.

آمدن شمس تبریزی به قونیه و آشفتگی حال مولانا :

شمس الدین تبریزی محمد بن ملک داد بامداد روز شنبه ۲۶ جمادی الاخر سال ۶۴۲ به شهر قونیه درآمد و در کاروانسرای شکر فروشان حجره ای بگرفت و خود را بهزی بازرگانان در آورد. به قول افلاکی روزی مولانا بر استری راهوار نشسته و گروهی از طالبان علم در رکاب او حرکت می کردند. ناگاه شمس الدین تبریزی به پیش وی آمده پرسید : که بایزید بزرگتر است یا محمد؟ مولانا گفت وی را با ابویزید چه نسبت، محمد خاتم پیغمبران است. شمس الدین گفت: پس چرا محمد می گوید: ما عرفناك حق معرفتك یعنی خدایا ما ترا بدانگونه که شایسته تو است ترا شناختیم. بایزید گفت: سبحانی ما اعظم شأنی یعنی من پاك و ستوده ام و چه مقام و شأن و الایی دارم. مولانا از هیبت این سؤال بیفتاد و از هوش برفت و چون بخود آمد دست شمس الدین بگرفت و همچنان پیاده به مدرسه خود آورد و او را به حجره خویش برد و در آنجا چهل روز با وی خلوت کرد. مطابق روایت فریدون سه سالار مدت شش ماه مولانا و شمس در حجره صلاح الدین زرکوب چله گرفتند. از این تاریخ تغییر نمایانی که در حال مولانا پیدا شد این بود که تا آن وقت از سماع احتراز می نمود ولی از آن گاه بدون سماع آرام نمی گرفت و درس و بحث را یکباره کنار گذاشت.

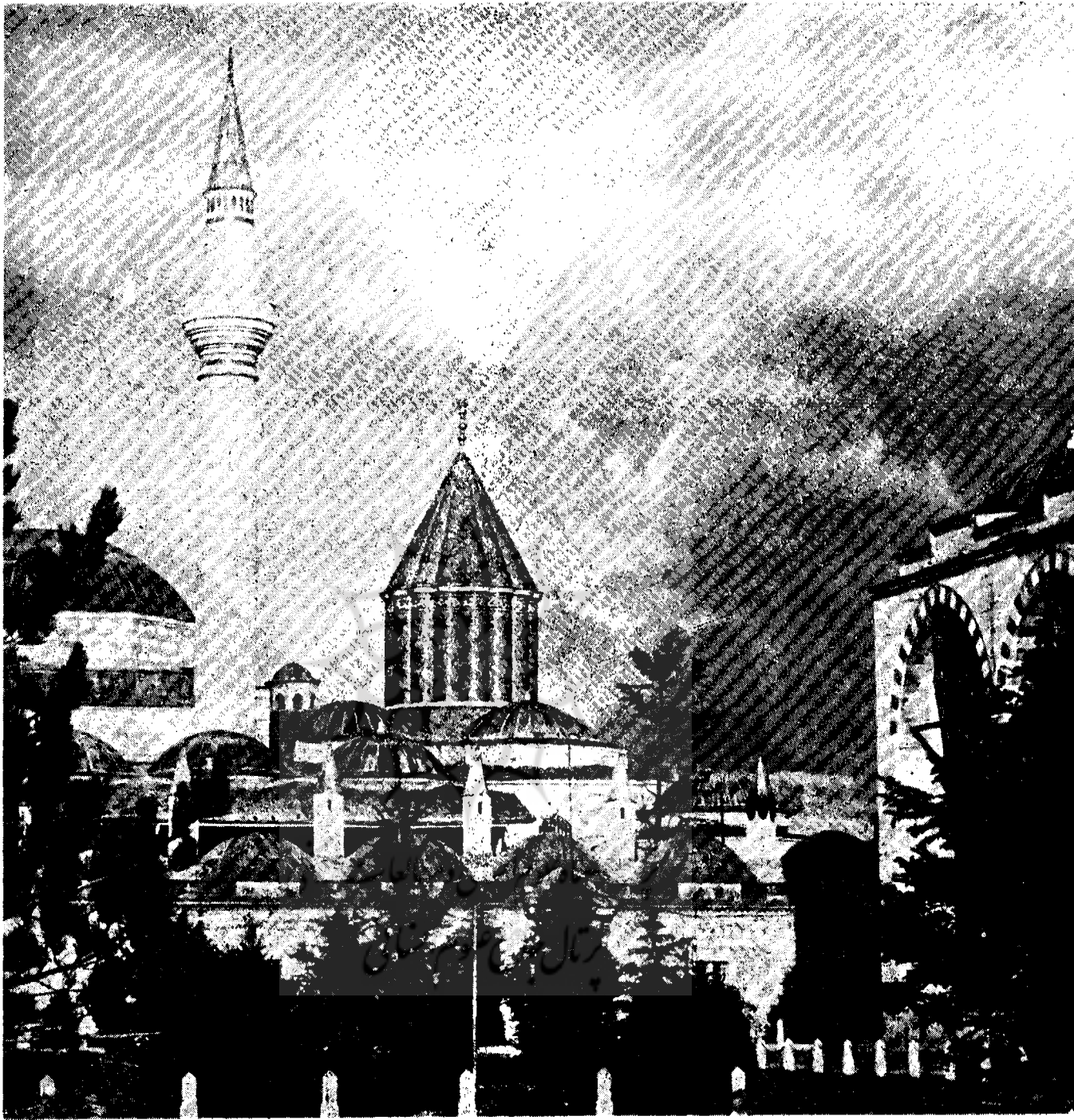
دولت شاه سمرقندی در تذکره خود می نویسد که شمس تبریزی که به اشارت رکن الدین سجاسی به روم رفته بود روزی در قونیه مولانا را دید بر استری نشسته و گروهی از غلامان را در رکاب او دوان دید که از مدرسه به خانه می رفت. در عنان مولانا روان شد و پرسید که غرض از مجاهدت و ریاضت و تکرار و دانستن علم چیست؟ مولانا گفت مقصود از آن یافتن روش سنت و آداب شریعت است. شمس الدین گفت اینها همه از روی ظاهر است. مولانا گفت و رای این چیست؟ شمس گفت مقصود از علم آنست که به معلوم رسی، و از دیوان سنائی این بیت بر خواند:

علم کر تو ، ترا بنستاند جهل از آن علم به بود صدبار

مولانا از این سخن متحیر شد و پیش آن بزرگ افتاد و از تکرار درس و افاده به طلاب بازماند. این بطوطه در کتاب رحله خود می نویسد که «مولانا در آغاز کار فقیهی مدرس بود که در یکی از مدارس قونیه تدریس می کرد. روزی مردی حلوا فروش که طبقی حلوا ی بریده بر سر داشت و هر پاره ای را به یک پول می فروخت به مدرسه درآمد مولانا چون او را بدید گفت ای مرد حلوا ی خود را اینجا بیار، حلوا فروش پاره ای حلوا برگرفت و به وی داد. مولانا بستند و بخورد. حلوا یی برفت و به هیچکس از آن حلوا نداد. مولانا پس از خوردن آن حلوا درس و بحث را بگذاشت و از پی او برفت و مدت غیبت او دیری کشید. طلاب بسی در انتظار نشستند. چون او را نیافتند، به جستجوی استاد خود پرداختند. مولانا چند سال از ایشان غایب بود. پس از آن بازگشت و جز شعر پارسی نامفهومی سخن نمی گفت. طلاب پیش او می رفتند و آنچه می گفت می نوشتند و از آن گفته ها کتابی به نام مثنوی جمع کردند».

نظیر همین روایت، بعضی او را اسماعیلی مذهب و از فرزندان جلال الدین نوسلمان که از امرای باطنیه الموت بود و سپس به مذهب سنت و جماعت درآمد دانسته اند. ظاهراً روایت ولدنامه که قدیمتر است درباره ملاقات مولانا با شمس و آشفتگی حال او صحیح تر باشد. وی می نویسد که عشق مولانا به شمس الدین مانند جستجوی موسی است از خضر که با مقام نبوت و رسالت باز هم مردان خدا را طلب می کرد، مولانا نیز با همه کمال و جلال در طلب مرد کاملتری بود تا اینکه شمس تبریزی را بدید و مرید وی شد و سر در قدم او نهاد.

گویند شمس تبریزی نخست مرید شیخ جمال الدین سلّه یاف بود. سپس در همه جا به طلب شیخی دیگر به راه افتاد و از کثرت سفر او را شمس پرنده و کامل تبریزی می گفتند، و نیز گویند که مدتی در ارزنة الروم مکتب داری میکرد و زمانی به حلب و شام رفته و مصاحب ابن عربی شد. در آنگاه که به قونیه به نزد مولانا آمد پیری سالخورده بود. چنانکه مولانا در دیوان فرماید:



قبة الخضراء یا گنبد سبز

در اینکه شمس‌الدین به مولانا چه آموخت و چه افسونی به کار برد و چه معجون‌هایی در کار او کرد که وی چندان فریفته و شیفته او گشت که از همه چیز درگذشت بر ما مجهول است، ولی کتب مناقب مولانا همه بک سخند که وی پس از این خلوت، شیوه کار و رفتار خود را دیگرگون ساخت و به جای پیشنهادی و مجلس و عظم به سماع و محضر غنای صوفیان نشست و به چرخیدن و رقصیدن و دست افشاندن و شعرهای عارفانه خواندن پرداخت.

یاران و شاگردان و خویشان مولانا که با نظری غرض‌آلود به شمس‌الدین تبریزی می‌نگریستند و رفتار و گفتار او را برخلاف ظاهر شریعت می‌دانستند از شیفتگی مولانا به وی سخت آزرده خاطر شدند و به ملامت و سرزنش او برخاستند ولی مولانا سرگرم کار خود بود و آنهمه پندها و اندرزها در گوش او جز بادی نمی‌نمود.

شمس‌الدین از تعصب عوام و یاران مولانا که او را جادوگر می‌خواندند رنجیده و بر آن شد که از آن شهر رخت بر بندد و هرچه مولانا اصرار کرد و شعرهای عاشقانه خواند در او کارگر نیفتاد و در روز پنجشنبه ۲۱ شوال ۶۴۳ از قونیه به سوی دمشق رهسپار شد.

مولانا پس از رفتن شمس از فراق او به سرودن غزل‌هایی پرداخت و نامه‌هایی پیاپی به وی فرستاد. یاران مولانا که استادشان را در فراق محبوب خود دلشکسته یافتند از کرده خود پشیمان شدند و از او خواستند که شمس را دیگر باره به قونیه دعوت کند. مولانا فرزند خود سلطان ولد را به طلب شمس روانه دمشق کرد. اقامت شمس در دمشق بیش از پانزده ماه طول نکشید تا اینکه سلطان ولد شمس‌الدین را در دمشق بیافت و شرح مشتاقی پدرش را با وی بازگفت و وی را به اصرار در سال ۶۴۴ به قونیه باز آورد.

مولانا به شکرانه وصال شمس بساط سماع می‌گسترده و با شمس خلوت‌ها می‌نمود تا اینکه باز مریدان و عوام قونیه به خشم آمده به زشتیاد و بدگوئی از شمس آغاز کردند و مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند و به دشمنی شمس‌الدین کمر بستند و به قول افلاکی روزی کمین کرده و او را کارد زدند و پس از این واقعه معلوم نشد که شمس‌الدین به کجا رفته؟ آیا وی از آن زخم به هلاکت رسیده و یا به شهری دیگر گریخته است. در هر صورت انجام کار او به درستی معلوم نیست و سال غیبتش به اتفاق تذکره‌نویسان در ۶۴۵ هجری بوده است. حتی بر مولانا نیز حیات و ممات او مجهول بوده و همچنان تا مدت‌ها در طلب او در شهرهای دمشق و شام می‌گشته است.

علت مسافرت مولانا به شام که چهارمین سفر او به دمشق است دل‌تنگی از قونیه و مردم آن شهر بوده است و ظاهراً اخباری که بر وجود شمس در دمشق دلالت داشت به گوش مولانا رسیده و بدین جهت دیگر بار شهر خود را گذارده و در طلب او به دمشق رفته است. این سفرها در فاصله سال‌های ۶۴۵ و ۶۴۷ واقع شده است.

بازگشتن مولانا به حال طبیعی:

چون مولانا از وجود شمس نومید شد و از جستن او مأیوس گشت، از آن حال انقلاب و غلیان رفته رفته تسکین یافت تا آنکه به خود آمد و به روش مشایخ صوفیه به تربیت و ارشاد مردم مشغول شد و بنای نوینی در شیوه کار خود نهاد. وی از سال ۶۴۷ تا ۶۷۲ سال مرگش، به نشر معارف الهی مشغول بود، ولی نظر به استغراقی که در کمال مطلق و جمال الهی داشت به مراسم دستگیری و ارشاد مریدان چنانکه سنت مشایخ و معمول پیران است عمل نمی‌کرد و پیوسته یکی از یاران برگزیده خود را بدین امر مهم برمی‌گماشت و نخستین بار شیخ صلاح‌الدین زرکوب قونوی را منصب شیخی داد.

صلاح‌الدین فریدون از مردم قونیه و ابتدا مرید برهان‌الدین محقق بود. سپس دست

ارادت به مولانا داد. چون مولانا از دیدار شمس نومید گشت به تمامی دل روی در صلاح‌الدین آورد و او را به شیخی و جانشینی خود منصوب فرمود و یاران را به اطاعت او مأمور ساخت. صلاح‌الدین مردی بیسواد و پیشه‌ور بود و روزگاری در قونیه به شغل زرکوبی می‌گذراند. حتی در سخن گفتن فارسی اغلاط بسیاری بر زبان او جاری میشد، مثلاً به جای قفل، قلف، و به عوض مبتلا، مفتلا می‌گفت.

مردم قونیه که از احوال او آگاهی داشتند، همشهری بیسواد خود را لایق مقام شیخی و جانشینی مولانا نمیدانستند و از صفای باطن و کمال نفسانی صلاح‌الدین غافل بودند. آنان برون را می‌نگریستند و مولانا درون را. هرچه بر ارادت مولانا به صلاح‌الدین می‌افزود، دشمنی یاران هم افزوتر میشد تا بدانجا که بر آن شدند که صلاح‌الدین را مانند شمس از میانه بردارند، ولی عنایت و لطف مولانا نسبت به صلاح‌الدین تا به حدی رسید که خویشان و حتی فرزند خود سلطان ولد را فرمان داد تا دست نیاز در دامن وی زنند و به رهنمائی او در راه معرفت گام بردارند. بعلاوه مولانا فاطمه خاتون دختر صلاح‌الدین را به عقد مزاجت پسرش بهاء‌الدین معروف به سلطان‌ولد درآورد و این وصلت در بین سالهای ۶۴۷ و ۶۵۷ بود. مولانا و صلاح‌الدین مدت ده سال در کنار یکدیگر بودند، ناگهان صلاح‌الدین رنجور شد و پس از مدتی بیماری جان به جان آفرین تسلیم کرد و پیکر او را با تجلیل بسیار در اول ماه محرم سال ۶۵۷ در کنار سلطان‌العلماء بهاء‌الدین‌ولد پدر مولانا به خاک سپردند.

دل بستن مولانا به حسام‌الدین چلبی:

مولانا مردی عاشق‌پیشه بود و هیچگاه نمی‌خواست بی‌معشوق باشد. پس از نومیدی از شمس نزد عشق با صلاح‌الدین زرکوب می‌باخت و چون او درگذشت، بدام عشق حسام‌الدین چلبی افتاد.

حسام‌الدین حسن بن محمد بن حسن که مولانا وی را در مقدمهٔ مثنوی: مفتاح خزائن عرش و امین کنوزفرش و بایزید وقت و جنید زمان می‌خواند، آذربایجانی و از اهل اورمیه بود و خاندان او به قونیه مهاجرت کرده بودند و حسام‌الدین در آن شهر به سال ۶۲۲ به وجود آمده بود.

علاوه بر لقب حسام‌الدین و عنوان چلبی، او به ابن‌اخی ترک نیز معروف بوده است، و سبب این شهرت آنست که پدران وی از سران طریقهٔ فیتیان و جوانمردان بودند، و چون این طایفه به شیخ خود اخی می‌گفتند به نام اخیه یا اخیان مشهور گردیده‌اند.

حسام‌الدین نزدیک به سن بلوغ بود که پدرش درگذشت. پس از آن با جوانان خود به پیش مولانا آمد و سر به خدمت او نهاد و هرچه داشت به دفعات نثار حضرت مولانا کرد. اخلاص و ارادت او به حدی در مولانا کارگر افتاد که حسام‌الدین را بر کسان و یاران خود ترجیح داد، و کمتر از او جدا میشد و در مجلسی که چلبی حضور نداشت مولانا گرم نمیشد و سخن نمیراند.

از مقدمهٔ مثنوی و سرآغازهای دفتر چهارم و پنجم و ششم این کتاب به خوبی می‌توان دانست که حسام‌الدین در پیش مولانا چه مقام بلندی داشته و تا چه حد مورد دل بستگی و عنایت او بوده است.

اما این بار یاران مولانا که در طول مدت ارادت به وی مهذب و مؤدب شده بودند دیگر مانند پیش به فرط عنایت مولانا به چلبی حسد نمی‌بردند و همه خلافت و جانشینی او را پذیرفتند. در اوایل سال ۶۷۲ هجری زلزلهٔ شدیدی در قونیه حادث گشت و تا چهل روز دوام داشت. مردم سراسیمه به هر طرف می‌گشتند تا آخر پیش مولانا آمدند که این چه بلای آسمانی است؟ فرمود زمین گرسنه است و لقمهٔ چرب می‌طلبد و در همان اوان غزلی گفت که این ایات از آن است:

با این همه مهر و مهربانی
وین جمله شیشه خانه‌ها را
نالان ز تو صد هزار رنجور
دل می‌دهد که خشم رانی
درهم شکنی به لن ترانی
بی‌تو نریند هین تو دانی

رحلت مولانا :

در سال ۶۷۲ وجود مولانا به‌نا‌توانی گرائید و در بستر بیماری افتاد و بدنی سوزان و لازم دچار گشت و هر چه طبیبان به مداوای او کوشیدند و اکمل‌الدین و غضنفری که از پزشکان معروف آن روزگار بودند به معالجت او سعی کردند، سودی نبخشید تا در روز یکشنبه پنجم ماه جمادی‌الآخر سال ۶۷۲ روان پاکش از قالب تن بدرآمد و جان به‌جان آفرین تسلیم کرد.

اهل قونیه از خرد و بزرگ در تشییع جنازه او حاضر شدند و حتی عیسویان و یهودان در ماتم او شیون و افغان می‌کردند. شیخ صدرالدین قونوی بر مولانا نماز خواند و سپس جنازه او را برگرفته و با تجلیل بسیار در تربت مبارک بر سر گور پدرش بهاء‌الدین ولد به‌خاک سپردند. پس از وفات مولانا، علم‌الدین قیصر که از بزرگان قونیه بود با مبلغی بالغ بر سی هزار درهم بر آن شد که بنائی عظیم بر سر تربت مولانا بسازد. معین‌الدوله سلیمان پروانه که از امیران زمان بود، او را به‌هشتاد هزار درهم نقد مساعدت کرد و پنجاه هزار دیگر به‌حوالت بدو بخشید و بدین ترتیب تربت مبارک که آنرا قبه خضراء گویند بنا شد و علی‌الرسم پیوسته چند مثنوی خوان و قاری بر سر قبر مولانا بودند.

مولانا در نزد پدر خود سلطان‌العلماء بهاء‌الدین ولد مدفون است و از خاندان و کسان وی بیش از پنجاه تن در آن بارگاه به‌خاک سپرده شده‌اند.

بنا به بعضی از روایات، ساحت این مقبره پیش از آمدن بهاء‌الدین ولد به قونیه به نام باغ سلطان معروف بود و سلطان علاء‌الدین کیقباد آن موضع را به وی بخشید و سپس آنرا ازم باغچه می‌گفتند.

افلاکی در مناقب‌العارفین می‌نویسد که : «افضل‌المتأخرین نجم‌الدین طشتی روزی در مجمع اکابر لطیفه می‌فرمود که در جمیع عالم سه چیز عام بوده چون به حضرت مولانا منسوب شد خاص گشت و خواص مردم مستحسن داشتند: اول کتاب مثنوی است که هر دو مصراع را مثنوی می‌گفتند، در این زمان چون نام مثنوی گویند عقل به‌بدیهه حکم می‌کند که مثنوی مولانا است. دوم : همه علما را مولانا می‌گفتند، درین حال چون نام مولانا می‌گویند حضرت او مفهوم می‌شود. هر گورخانه‌را تربت می‌گفتند، بعدالایوم چون یاد تربت می‌کنند و تربت می‌گویند، مرقد مولانا که تربت است معلوم میشود».

پس از رحلت مولانا حسام‌الدین چلبی جانشین وی گشت. چلبی یا چالابی کلمه‌ای است ترکی به معنی آقا و خواجه و مولای من، و اصل آن جلب یا چالاب به معنی معبود و مولا و خدا است. در ترکیه غالباً این لغت عنوان بر پوست‌تخت‌نشینان و جانشینان مسندنشین مولانا اطلاق میشود. حسام‌الدین در ۶۸۳ هـ درگذشت و سلطان ولد پسر مولانا با لقب چلبی جانشین وی گشت. سلطان ولد که مردی دانشمند و عارفی متببع بود تشکیلات درویشان مرید پدرش را نظم و ترتیبی تازه داد، و بارگاه مولانا را مرکز تعلیمات آن طایفه ساخت. پس از مرگ وی در ۷۱۰ هـ پسرش اولو عارف چلبی جانشین او شد. پس از وی در سال ۷۲۰ هـ برادرش شمس‌الدین امیر عالم پیشوای دراویش مولویه گشت. وی در سال ۷۳۴ هـ درگذشت. در زمان او خانقاه‌های فراوانی در اطراف و اکناف آناتولی برای دراویش مولویه ساخته شد، و بارگاه مولانا به‌صورت مدرسه و مرکز تعلیمات صوفیان درآمد و زیارتگاه اهل معرفت از ترک و عرب و عجم گردید. شمار چلبیانی که پس از مولانا پیای برتخت پوست درویشی او نشستند تا ۱۹۲۷ به سی‌ودو تن میرسد. در این سال این بارگاه تبدیل به موزه شد و موزه مولانا نام گرفت^۱.

تربت مولانا :

تربت مولانا در شهر قونیه است. قونیه که اصلاً کلمه یونانی است در آن زبان ایکونیوم **Iconium** آمده و در آثار مورخان عصر جنگهای صلیبی به صورت ایکونیوم **Yconium** و کونیوم **Conium** و استانکونا **Stancona** ذکر شده است و آن اسم در آثار اسلام به شکل قونیه تعریب گردیده است.

قونیه که خود نام ایالتی در مرکز آناتولی است از طرف مشرق به نیغده و از جنوب به ایجل و آنتالیا و از مغرب به اسپرته و افیون و از جنوب غربی به اسکی شهر و از شمال به آنکارا محدود است. مقبره مولانا متشکل از چند عمارت است که بعضی از آنها در عصر سلجوقی و برخی در زمان سلاطین عثمانی بنا گردیده است.

در آنجا تزییناتی از چوب و فلز و خطاطیهای زیبا و قالبها و پارچههای قیمتی دیده میشود. مقبره مولانا عبادتگاهی است که در آن قبور بسیاری از کسان مولانا و مریدان او قرار گرفته است. حجرات درویش و مطبخ مولانا و کتابخانه نیز ملحق به این بناست و مجموع آن به چند رواق تقسیم میشود که سبک همه رواقها گنبدی و شبیه بیکدیگر است.

صورت قبرهایی که در آن مشاهده میشود همه با کاشی فرش شده با پارچههای زربفت مفروشن گردیده است. بر روی صورت قبر پدر مولانا صندوقی از آبنوس قرار دارد که خود از شاهکارهای هنری است.

موزه مولانا نسبتاً غنی است و پر از اشیاء و آثار عصر سلجوقی و عثمانی می باشد. این موزه مشتمل بر مقبره مولانا و مسجد کوچکی و حجرات درویشان و رواقهایی پر از پارچههای زربفت و قالی است. بعضی از این رواقها به نسخه های خطی قدیم اختصاص داده شده است.

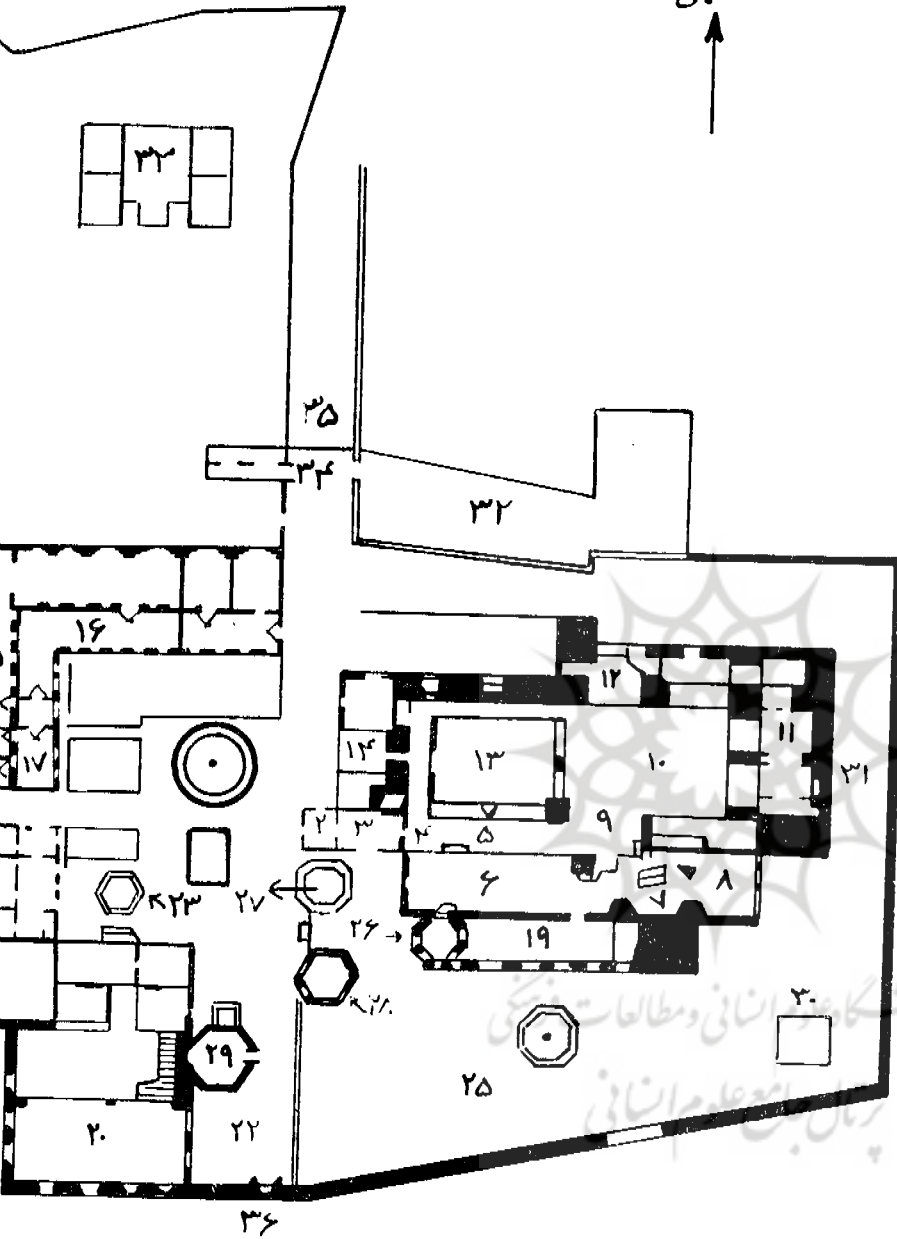
مدخل بزرگ تربت مولانا :

بارگاه مولانا را در اصطلاح محل «درگاه» می گویند. این بنا در ۱۹۲۶ به صورت موزه اشیاء عتیقه قونیه درآمد و در ۱۹۵۴ موزه مولانا نام گرفت. مساحت آن ۶۵۰۰ متر مربع است. در طول قسمت غربی آن حجرات درویشان قرار دارد و دیگر اطراف آنرا دیوارها احاطه کرده است. مدخل موزه بزرگ یا باب درویشان از طرف مغرب به سوی حیاط موزه باز میشود (شماره ۱ در نقشه). درب دیگر به سوی حدیقه الارواح گشاده میشود که سابقاً گورستان بوده و امروز دروازه خاموشان نام دارد. دری نزدیک حیاط چلبیان به طرف شمال باز میشود که به باب چلبی معروف است. مدخل بارگاه مولانا از حیاطی می گذرد که با مرمر فرش شده و دارای حوض و فواره و متوضاً (وضوگاهی) است که دور آنرا نرده کشیده و در وسط آن فواره ای مدور از زمان پادشاهان سلاجقه روم مانده است که از اطراف آن آب می ریزد. در آن

۱ - رجوع کنید به : فروزان فر : زندگی مولانا جلال الدین محمد ، طبع دوم : شبلی نعمان : سوانح مولوی رومی ، ترجمه فخر داعی گیلانی ، تهران ۱۳۳۲ ، ص ۲ - ۲۲ ؛ ادوارد براون : تاریخ الادب فی ایران من الفردوسی الی السعدی ، قاهره ۱۹۵۴ ، ص ۶۵۴ - ۶۵۸ ؛ دکتر محمدجواد مشکور : اخبار سلاجقه روم ، طبع تهران ۱۳۵۰ ، ص ۱۱۴ - ۱۵۷ ؛ شمس الدین افلاکی : مناقب العارفین ، ترکیه ۱۹۵۹ ، و منتقولاتی از آن در اخبار سلاجقه روم ص ۴۹۸ - ۵۰۸ ؛ رساله فریدون بن احمد سپهسالار در احوال مولانا جلال الدین ، طبع تهران ۱۳۲۵ ، و منتقولاتی از آن در اخبار سلاجقه روم ، ص ۵۰۹ - ۵۱۴ ؛ ولدنامه : مثنوی سلطان پناه الدین ولد فرزند جلال الدین مولوی ، چاپ تهران ۱۳۱۵ ، و منتقولاتی از آن در اخبار سلاجقه روم ص ۵۱۵ - ۵۱۷ ؛ شمس الدین سامی : قاموس ترکی ، استانبول ۱۳۱۷ هـ ص ۵۱۴ ماده چلبی .

Talbot Rice. The Seljuks in Asia Minor, London 1961, P. 122-124.

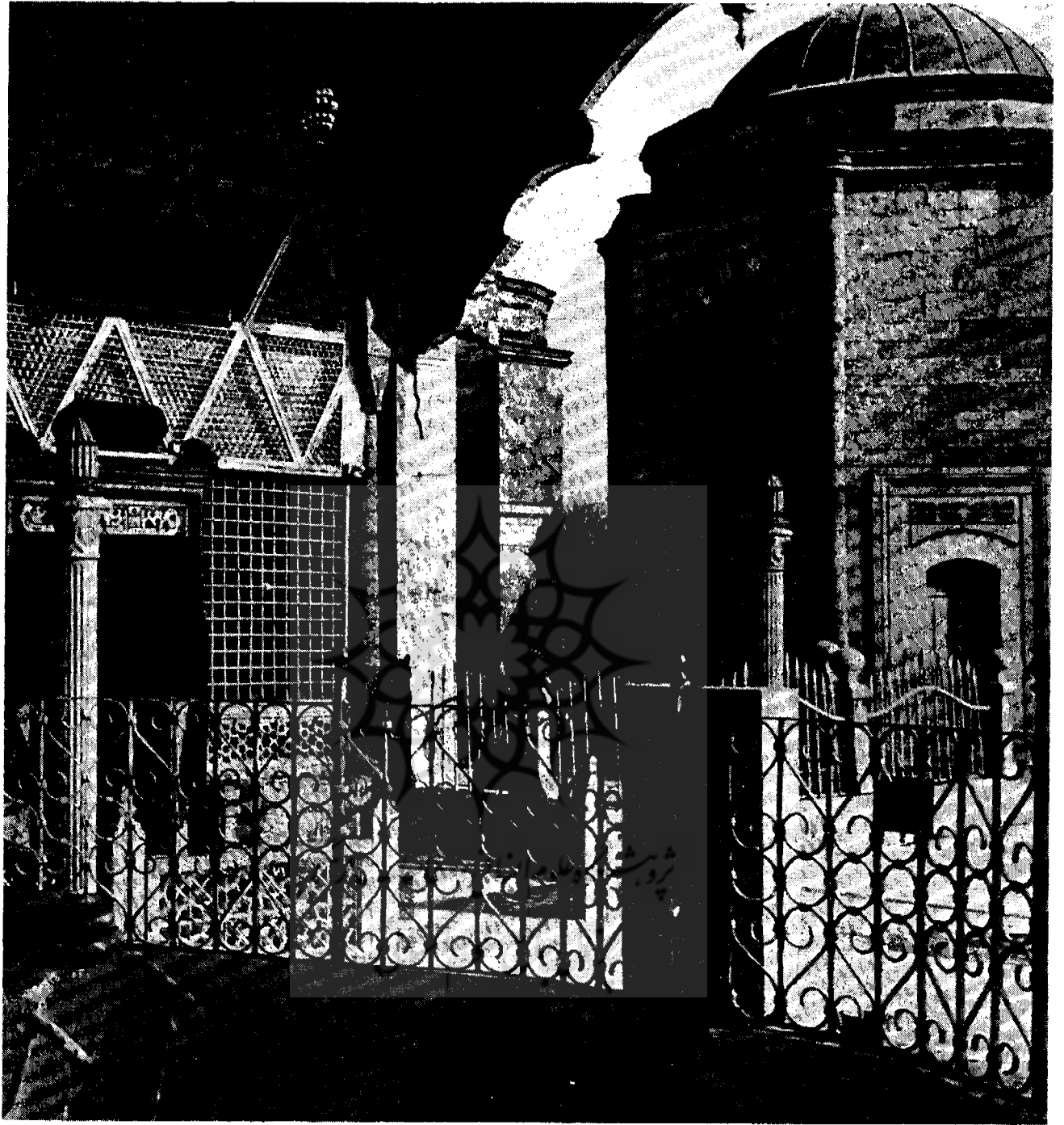
شمال



- ۱ - مدخل سرای مولانا
- ۲ - مدخل بارگاه مولانا
- ۳ - قرائت‌خانه
- ۴ - در نقره‌ای
- ۵ - شبستان بارگاه مولانا
- ۶ - مزارات چلبیان
- ۷ - گنبد سبز (قبة الخضراء)
- ۸ - مزارات
- ۹ - گنبد کرسی یا پست قبسی
- ۱۰ - سماع‌خانه
- ۱۱ - جایگاه تماشاگران
- ۱۲ - جایگاه رامشگران
- ۱۳ - مسجد
- ۱۴ - جایگاه پذیرایی
- ۱۵ - حجره‌های درویشان (نمایش قالی)
- ۱۶ - حجره‌های درویشان (نمایش مصنوعات دستی)
- ۱۷ - مناظری از زندگی مولانا
- ۱۸ - حجره‌ها (ادارات)
- ۱۹ - زاویه چلبی (کتابخانه)
- ۲۰ - مطبخ مولانا
- ۲۱ - میدان شریف
- ۲۲ - شادروان (وضوگاه مسجد)
- ۲۳ - حوض شب عروس
- ۲۴ - فواره و منبع آب
- ۲۵ - خاموشان
- ۲۶ - مقبره حسن پاشا
- ۲۷ - مقبره فاطمه خاتون
- ۲۸ - مقبره سنان پاشا
- ۲۹ - مقبره خرم پاشا
- ۳۰ - مقبره محمدبیک
- ۳۱ - قبور مولویان
- ۳۲ - گورستان مادران
- ۳۳ - جایگاه زائران
- ۳۴ - آبریزگاه
- ۳۵ - در چلبی
- ۳۶ - در خاموشان

نقشه تربت مولانا*

* Mehmet önder: Muscum of Mevlana, Konya - Turkey, Ankara, 1973, p. 65.



مدخل بارگاه مولانا

طرف صحن حیاط مولانا درست مقابل بارگاه او حجره‌هایی وجود داشته که با برداشتن دیوارهای بین آن، آنها را تبدیل به تالارهای طولانی کرده و موزه‌ای زیبا ترتیب داده‌اند که در آنها کتابهای خطی بسیار و آلات و افزار درویشان و جامه‌های ایشان موجود است. در این موزه قالیچه‌ای به شکل یک صفحه روزنامه دیدم که از روی یک شماره روزنامه که در قونیه به‌بهای پنج لیره ترك منتشر میشد زر دوزی کرده بودند. بر بالای این قالیچه روزنامه‌ما عنوان روزنامه قونیه چنین آمده است:

«(نومرو ۱)، محل اداری آق‌شهر، نسخه‌سی بش‌لیر، (ده محرم ۱۳۱۹)»
بر بالای قسمت غربی درب درویشان این سه‌بیت به‌ترکی آمده که مربوط به سلطان مرادخان بن سلیم‌خان است:

شی‌سلطان مرادخان بن سلیم‌خان	یاپوب بوخانقاهی اوردی بنیاد
اولار مولوی‌لر بونده ساکن	اوقونیه هرسحر ورد اوله‌ارشاد
گورب دل بو بنای دید تاریخ	بیوت جنت اسا اولدی آباد

کتابخانه‌هایی چند در گرداگرد رواق مولانا قرار دارد که از جمله کتابخانه دانشمند شهیر و معاصر ترك عبدالباقی گلپینارلی، و دیگر کتابخانه محقق معروف ترك جناب آقای محمد اندر **Onder** معاون نخست‌وزیر و مدیرکل اداره و سازمان فرهنگ و هنر کشور ترکیه است.

در قرائت‌خانه مولانا (شماره ۳ درنقشه) کتابهای دست‌نویس و مرقعاتی به‌خط خوش وجود دارد که آنها را در جعبه آینه‌های بلندگذارده‌اند. از جمله نسخه‌هایی که در آنجا مشاهده کردم چند نسخه مذهب به‌قطع رحلی مربوط به سالهای ۱۲۷۸، ۱۲۸۸، ۱۳۲۳، ۱۳۶۷، ۱۳۷۱ میلادی بود که نسخه اول مقارن با ۶۷۶ هجری و قدیم‌ترین نسخ مثنوی که به‌خط خطاطی به‌نام محمد بن عبدالله می‌باشد. دیگر دیوان کبیر مثنوی به‌قطع رحلی مربوط به سال ۱۳۶۶ میلادی و دیوان سلطان‌ولد مربوط به سال ۱۳۲۳ میلادی را در آنجا مشاهده کردم.
در بالای مدخل حرم مولانا به‌خط خوش نستعلیق بر روی تابلویی نوشته شده «باحضرت مولانا». سپس بر بالای مدخل رواقی که به‌حرم وارد میشود این بیت پارسی از ملا عبدالرحمن جامی نوشته شده است:

كعبة العشاق آمد این مقام هر که ناقص آمد اینجا شد تمام
بر دولنگه در ورودی بارگاه مولانا که از چوب ساخته شده و به‌سبک رومی منبت‌کاری گردیده عبارت «سلطان ولد»، و عبارت «الدعاء سلاح المومن»، و «الصلاة نور المومن» نقر گردید است.

در نقره‌ای:

از قرائت‌خانه می‌توان از در نقره‌ای (شماره ۴ درنقشه) به بارگاه مولانا وارد شد. جناحین این در به‌قسمتهای چهارگوش تقسیم میشود و از چوب گردو است که بر روی آن روکشی از طلا و نقره کوبیده‌اند. بنا به کتیبه‌ای که در آنجا موجود است این در به‌امر حسن پاشا پسر سوقولو محمد پاشا وزیر اعظم دوره عثمانی در ۱۵۹۹ میلادی ساخته شده است.

شبهستان بارگاه مولانا:

از در نقره‌ای به تالار مرکزی بارگاه مولانا (شماره ۵ درنقشه) وارد میشوند که آنرا «حضورپیر» خوانند. این تالار با گنبدهایی پوشیده شده و قبور بسیاری بر صفت بلندی در آن قرار دارد. قبة الخضراء یا گنبد سبز مولانا بر آن است (شماره ۷ درنقشه). این گنبد درست بالای قبر مولانا قرار گرفته است. روی صفت در طرف چپ تالار زیر طاقدیسهایی که محوطه را به‌دو

قسمت سماع‌خانه و مسجد تقسیم می‌کند، شش قبر است که در دو ردیف قرار دارند. این قبور متعلق به خراسانیان و درویشانی است که همراه مولانا و پدرش از بلخ به قونیه آمده‌اند. گنبدی که بالای قبر مولانا است از داخل مقرنس و به نام قبه کرسی یا پست قبسی (شماره ۹ در نقشه) خوانده می‌شود. در سمت راست به طرف مقابر بزرگان خراسان و حسام‌الدین چلبی محرابی قرار دارد به ارتفاع ۲ متر و نیم که بر روی آن برزمینه سیاه به خط طلایی نوشته شده: «ومن دخله کان آمناً»، و دو متر پائین‌تر کتیبه‌ای کوچکتر از چوب به شکل محراب نهاده‌اند که بر روی آن نوشته شده: «شفاء العلیل لقاء الخلیل».

بر دیوار تربت مولانا تابلویی به خط خوش وجود دارد که بر روی آن نوشته شده: «یا حضرت نعمان بن ثابت رحمة الله» که مقصود امام ابوحنفیه است.

قبة الخضراء :

قبة الخضراء یا گنبد سبز بر بالای رواق مقبره مولانا قرار گرفته است. چنانکه در پیش گفتیم بارگاه مولانا در جایی بنا شده که سابقاً قسمتی از باغ علاء‌الدین کیقباد بود که آنرا به پدر مولانا بخشید و چون بهاء‌الدین ولد را در آنجا به خاک سپردند آنرا «ارم بانچه» نامیدند. ساختمان این بارگاه بعد از وفات مولانا آغاز شد، و در سال ۱۲۷۴ میلادی مطابق با ۶۷۳ هجری به پایان رسید. این بنا به تفقه گورجو خاتون زن سلیمان پروانه، و امیر علاء‌الدین قیصر، و سلطان ولد، و به دست معماری هنرمند به نام بدرالدین تبریزی ساخته شد. در آغاز آن بنایی محقر و به سبک مقابر سلجوقی ساخته شده بود و یک شبستان و یک بام هر می داشت. سپس در حدود سال ۱۳۹۶ میلادی ابنیه دیگری بر آن افزوده شد. در زمان بایزید دوم (۱۴۸۱ - ۱۵۱۲) دیوارهای شرقی و غربی آنرا برداشته و بناهایی بر آن افزودند و گنبد خضراء را برافراشتند. امروز این بارگاه بنایی مربع و دارای ۲۵ متر ارتفاع است. گنبد اصلی این بارگاه پوشیده از کاشیهای لاجوردی است و از آنجهت آنرا گنبد سبز یا قبة الخضراء نامند. این گنبد در پائین به صورت استوانه و در بالا مخروطی کثیرالاضلاع است که بر عرشه آن میله‌ای از طلا و جقه‌های هلالی نصب کرده‌اند. این گنبد به تعداد ائمه اثنی عشر دارای دوازده ترك است و شباهت بسیاری به کلاه صوفیان قزلباش دارد، و ظاهراً معماران آن مردی شیعی مذهب بوده‌است. سه مناره در طرفین این گنبد قرار گرفته که مناره‌های چپ متعلق به مسجد سلیمیه و مناره طرف راست مربوط به مسجد کوچک تربت مولانا است.

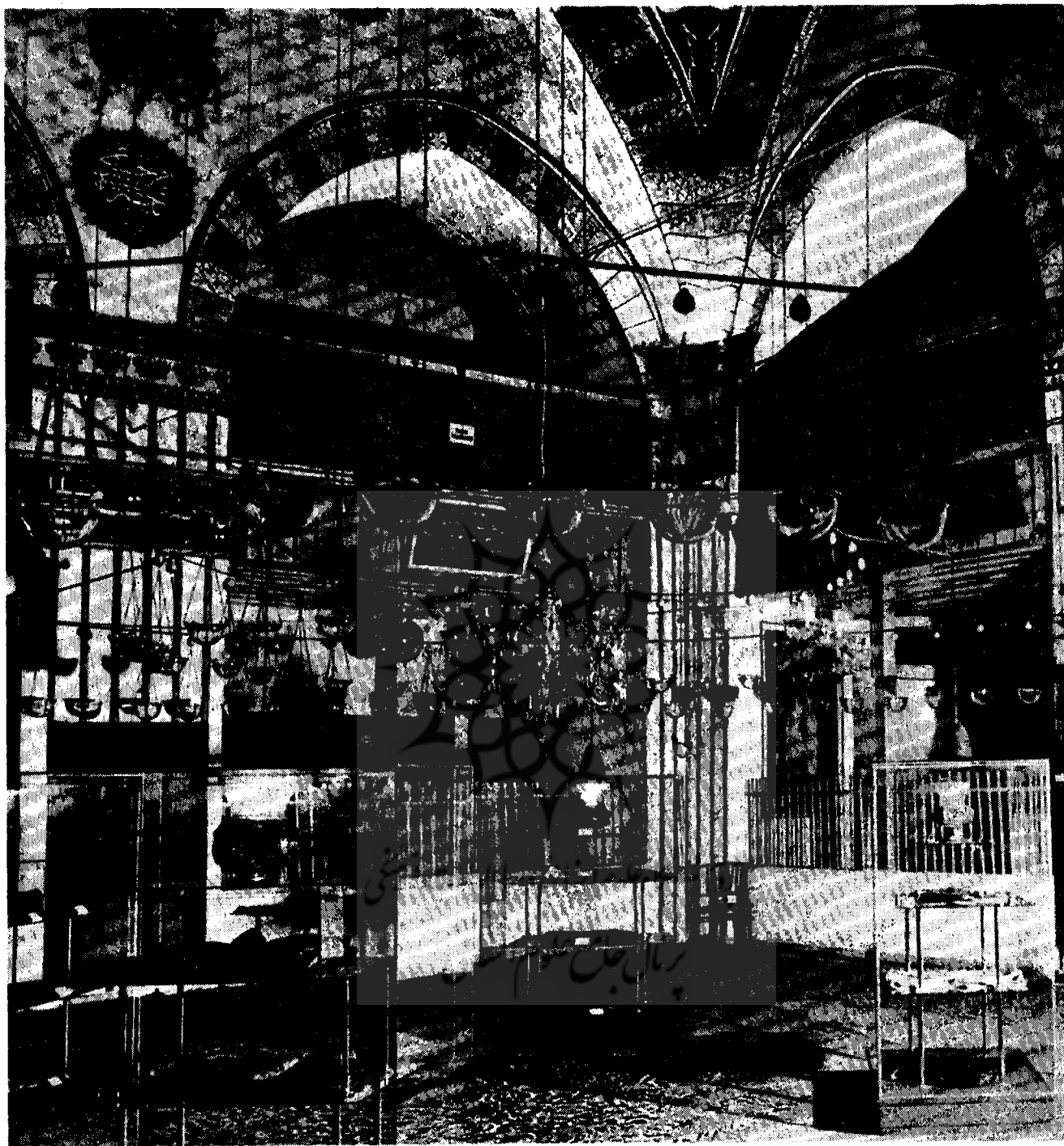
بر دیوار شرقی زیر پنجره گنبد مولانا با خط کوفی این عبارات آمده است: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم نقشت القبة الخضراء فی ایام دولة السلطان المؤید بتایید الله المستعان بایزید بن محمدخان علی‌ید العبد الضعیف المولوی عبدالرحمن بن محمد الحلبی و انشد فی تاریخه هذین البیتین:

هر که خدمت کرد او مخدوم شد هر که خود را دید او محروم شد

زیر گنبد، قبر مرمرین مولانا و پسرش سلطان ولد قرار دارد.

قبر مولانا پوشیده از اطلس سیاهی است که توسط سلطان عبدالحمید دوم در ۱۸۹۴ هدیه شده است. بر این اطلس آیاتی از قرآن با مهر پادشاهی نقش گردیده و خطاط آن حسن سّری بوده است. ضریح اصلی مولانا از چوب بود و در قرن شانزدهم آنرا از آنجا برداشته و بر قبر پدرش بهاء‌الدین ولد قرار دادند. ضریح بلند مولانا شاهکاری از منبت کاری دوران سلجوقیان روم است و آن توسط دو هنرمند یکی به نام سلیم پسر عبدالواحد و دیگری به نام حسام‌الدین محمد پسر کنگ کنده کاری شده و در پیشانی و پهلو و عقب این ضریح آیاتی قرآنی و اشعاری عرفانی از مولانا آمده است.

نخست کتیبه‌ای است بر قبر مولانا که بر آن آیه الکرسی را نوشته‌اند.



سماخ خانہ مولانا

دیگر برجیه صندوق قبر مولانا کتیبه‌ای است که این عبارات به عربی بر آن نوشته شده است :

- ۱ - بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين والعاقبة للمتقين ولاعدوان الى على الظالمين .
 - ۲ - قدصعد من زار هذا المرقد وهو مقبل مولانا سلطان علماء المشارق والمغرب
 - ۳ - نور الله الازهر في الغياهب الامام بن الامام بن الامام اسطوان الاسلام هادي
 - ۴ - الانام الى حضرة عزة ذي الجلال والاكرام موضع معالم الدين بعد
 - ۵ - اندراس آياتها منير مناهج اليقين بعد انطماس علاماتها مفتاح خزائن
 - ۶ - العرش بحاله مظهر كنوز القرش بقاله منمم بساتين ضمائر الخلائق بازاهير الحقائق
 - ۷ - نور مقلدة الكمال مهجة صورت الجمال قرة اطباق احداق العشاق مجلى اعناق
 - ۸ - عارفي الآفاق باطواق محبة الخلاق محيط اسرار الفرقانية مدار المعارف الربانية .
- پس از آن کتیبه‌ای است که در قسمت پائین آمده و نام عبدالرحمن بن سلیم معمار سازنده آن ضریح بر پایان آن آمده است:

- ۱ - قطب العالمين محيي نفوس
- ۲ - العالمين جلال الحق والمه
- ۳ - والدين وارث الانبياء والمرسلين
- ۴ - خاتم الاولياء المكمكين ذي المراتب
- ۵ - والمنازل العلية والمناقب والفضائل
- ۶ - السنيه محمد بن محمد بن الحسين
- ۷ - البلخي عليه تحية الرحمن وسلامه
- ۸ - وقد انتقل قدس الله
- ۹ - نفسه وروح رمسه
- ۱۰ - في خامس جمادى الآخر
- ۱۱ - سنة اثنين وسبعين وستمائة
- ۱۲ - هذا ضريح من صنعة
- ۱۳ - عبدالرحمن بن سليم
- ۱۴ - المعمار عفا الله عنه

در قسمت جلوی صندوق قبر مولانا این نه بیت از دیوان کبیر او یعنی دیوان شمس آمده است :

- | | |
|--|-----------------------------------|
| ۱ - بروز مرگ چو تابوت من روان باشد | گمان مبر که مرا درد این جهان باشد |
| ۲ - برای من مگری و مگو دریغ دریغ | بیوغ دیو درافتی دریغ آن باشد |
| ۳ - جنازه ام چو بینی مگو فراق فراق | مرا وصال ملاقات آن زمان باشد |
| ۴ - مرا بگور سپاری مگو وداع وداع | که گور پرده جمعیت جنان باشد |
| ۵ - فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر | غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد |
| ۶ - ترا غروب نماید ولی شروق بود | لحد چو حسنی نماید خلاص جان باشد |
| ۷ - کدام دانه فرو رفت در زمین که نرسد | چرا بدانه انسانیت این گمان باشد |
| ۸ - کدام دلو فرو رفت و پر برون نامد | ز چاه یوسف جانرا چرا فغان آمد |
| ۹ - دهان چو بستنی ازین سوی آن طرف بگشا | که های وهوی تو درجو لامکان باشد |

سپس این ده بیت از قسمت جلوی صندوق آغاز شده و پشت سر اشعار فوق آمده است، و آن ابیات نیز از دیوان کبیر می باشند:

- ۱ - ز خاک من اگر گندم بر آید
 - ۲ - خمیر و نانوا دیوانه گردد
- از آن گرنان پزی مستی خزاید
تنورش بیت مستانه سراید

- ۳ - اگر بر گور من آبی زیارت
- ۴ - میایی دف بگورم ای برادر
- ۵ - زنج بر بسته و در گور خفته
- ۶ - بدری زان کفن بر سینه بندی
- ۷ - زهرسوبانگ چنگ و چنگستان
- ۸ - مرا حق از می عشق آفریدست
- ۹ - منم مستی و اصل من می عشق
- ۱۰ - ز برج روح شمس الدین تبریز

ترا خر پشتهام رقصان نماید
 که در بزم خدا غمگین نماید
 دهان افیون آن دلدار خاید
 خراباتی ز جانت در گشاید
 ز هرکاری بلا بد کار زاید
 همان عشقم اگر مرگم بساید
 بگو از می بجز مستی چه آید
 بنزد روح من یکدم بتابد

در عقب صندوق قبر مولانا در قسمت هلالی و وتر صندوق باز این ابیات از دیوان کبیر

آمده است :

- ۱- چون جان نومی ستانی چون شکرست مردن
- ۲- بردار این طبق را زیرا خلیل حق را
- ۳- این سر نشان مردن و آن سر نشان زادن

در دور تا دور قاعده صندوق مولانا ابیاتی از جابه جای مثنوی برگزیده شده و آنها را

دنبال هم نوشته اند :

- ۱ - باز سلطانم گشم نیکو پیم
- ۲ - باز جانم باز صد صورت تند
- ۳ - حال صالح گر بر آرد یک شکوه
- ۴ - چشم دولت سحر مطلق می کند
- ۵ - صورت معشوقه چون شد در نهفت
- ۶ - جسم ظاهر عاقبت خود رفتنیست
- ۷ - آن عتاب ار رفت هم بر پوست رفت
- ۸ - من شدم عریان ز تن او از خیال
- ۹ - کارگاه گنج حق در نیستیست
- ۱۰ - جمله استادان پی اظهار کار
- ۱۱ - لاجرم استاد استادان صمد
- ۱۲ - هر کجا این نیستی افرون تر است
- ۱۳ - نیستی چون هست بالاتر طبق
- ۱۴ - زانکه کان و مخزن سر خدا
- ۱۵ - چون نه شیری هین منه تو پای پیش
- ۱۶ - ور ز ابدالی و میشت شیر شد
- ۱۷ - کیست ابدال آنکه او مبدل شود
- ۱۸ - هست از روی بقای ذات او
- ۱۹ - چون زبانه شمع پیش آفتاب
- ۲۰ - می پرد چون آفتاب اندر افق
- ۲۱ - ائهم تحت قبایی کامنون
- ۲۲ - در خور دریا نشد جز مرغ آب

فارغ از مردارم و کرکس نیم
 زخم بر ناقه نه بر صالح زند
 صد چنان ناقه بزاید متن کوه
 روح شد منصور انا الحق می کند
 رفت و شد با معنی معشوق جفت
 تا ابد معنی بخواهد شاد زیست
 دوست بی آزار سوی دوست رفت
 می خرامم در نهایت الوصال
 غره هستی چه دانی نیست چیست
 نیستی جویند و جای انکسار
 کارگاهش نیستی و لا بود
 کار حق و کارگاهش آن سر است
 بر همه بردند درویشان سیق
 نیست غیر نیستی در انجلا
 کان اجل گر گست و جان تست میش
 ایمن آگه گرگ تو سر زیر شد
 خمرش از تبدیل یزدان خل شود
 نیست گشته و صفا و در وصف هو
 نیست باشد هست باشد در حساب
 با عروس صدق و صورت چون تتق
 جز که یزدان نشان نداند آزمون
 ختم کن والله اعلم بالصواب

در جبهه راست صندوق قبر مولانا دو منبت کاری بطور عمودی چهار ضلعی در مقابل هم قرار گرفته که به سبک رومی ترئین یافته و نام صنعتگر آن چنین آمده است: «عمل همام الدین محمد بن کنک القنوی».

کتیبه ای دیگر در مقابل آن است که بر آن این عبارت به عربی آمده است: «ان وعدالله

حق ولا تغرنکم حیوة الدنيا ولا یغرنکم بالله الغرور».
 کتیبه‌ای در قاعدهٔ صندوق قبر مولانا به خط کوفی نوشته شده و این کلمات از آن قابل خواندن است:

- ۱ - واحد
 - ۲ - علیک باخوان علینا
 - ۳ - ان
 - ۴ - قلنا اذا اموالک من زمانک
- در قسمت جنوبی مرقد مولانا اطاقی است به نام دایرهٔ چلبی و اکنون کتابخانه است. بر روی پنجره‌ای که آنرا پنجرهٔ نیاز می‌خوانند این اشعار نوشته شده است:
- درها همه بسته‌اند الا در تو تا ره نبرد غریب الا بر تو
 ای در کرم عزت نور افشانی خورشید و مه و ستارگان چاکر تو

قبور دیگر :

در مغرب قبهٔ الخضراء و نزدیک بالاسر مولانا قبر کراخاتون زن مولانا جای دارد که بر صندوق قبرش چنین نوشته شده است:

- ۱ - الله الباقي
 - ۲ - انتقلت المخدره المصوفه تقيه الذات
 - ۳ - مرضية الصفات رفیعة القدر مشروحة الصدر
 - ۴ - ذی الهمة العالیه و المناقب المعالیه عصمة
 - ۵ - الدین المخصوصه بصفات العالمین مریم الثانی
 - ۶ - بحر المعانی مقبولة الحق محمودة الخلق و الخلق.
 - ۷ - صاحبة مولانا قدس الله سره
 - ۸ - کراخاتون رضی الله عنها و ادخلها الی
 - ۹ - حظائر القدس اوها من دار الهوان
 - ۱۰ - الی جوار الرحمن اخیر یوم الخمیس الثالث عشر
 - ۱۱ - من شهر رمضان من شهور سنة احدى و تسعون و ستمائة
- صندوق قبر ملکه خاتون دختر مولانا نیز در همانجا جای دارد و بر آن چنین نوشته شده است:

- ۱ - الله الباقي
 - ۲ - هذه تربت الست الزنانية افتخار مخدرات
 - ۳ - العالم تاج مستورات بنی آدم ملکه خاتون
 - ۴ - ابنة سلطان المشایخ و العارفين قطب الاوتاد
 - ۵ - و المحققین و ارث الانبیاء و المرسلین
 - ۶ - جلال الحق و الملة و الدین قدس الله
 - ۷ - سرهما فی ثامن عشر شعبان سنة ثلث و سبعمائه
- مرقد مظفرالدین چلبی امیر عالم پسر مولانا (در گذشته در ۶۷۶) نیز در آنجا قرار دارد که کتیبهٔ آن چنین است:

- ۱ - هذه تریة شمس
- ۲ - مشارق المعالی تاج مفارق الاعالی
- ۳ - مظفر الدین امیر عالم بن
- ۴ - مولانا سلطان المحبوبین جلال

- ۵ - الحق والدين محمدبن محمدبن الحسين
 ۶ - البلخي قدس
 ۷ - الله سرهم نقله من دارالغرور
 ۸ - الى دارالسرور في سادس جمادى
 ۹ - الاول سنة ست وسبعين
 ۱۰ - وستائه غفر الله لهم
 ديگر قبر جلاله خاتون نوه مولانا که بر کتیبۀ صندوق قبرش چنین نوشته شده است:
- ۱ - هذه قبر الست
 ۲ - الزاهدة الدارالطاهرة
 ۳ - جلاله خاتون حفيده سلطان
 ۴ - العلماء والمحققين جلال الملة
 ۵ - والدين قدس الله روحهما
 ۶ - في غرة محرم سنة اثنى وثمانين وستائه
 ديگر صندوق قبر ملکه خاتون دختر قاضي تاج الدين که در سال ۷۳۰ کشته شده قرار دارد و کتیبۀ آن چنین است:
- ۱ - الله الباقي
 ۲ - اتقلت الست المرحومة المظلومة السعيدة
 ۳ - الشهيدة مقتولة الاولياء تاج المخدرات افتخار
 ۴ - المستورات ملکه خاتون نور الله ضريحها
 ۵ - ابنة اقضى القضاة مولانا تاج الملة والدين
 ۶ - ادام الله فضائله من دارالغرور الى دارالسرور
 ۷ - ليلة الاربعاء سادس عشر جمادى الاخر سنة ثلثين وسبعائه
 بالآخره قبر حسام الدين چلبی است که بر صندوق قبرش چنین آمده:
- ۱ - هذه تربة شيخ المشايخ قدوة العارفين امام
 ۲ - الهدى واليقين مفتاح خزائن العرش امين كنوز الفرش
 ۳ - جنيد الزمان بايزيد الدوران ابوالفضائل ضياء الحق
 ۴ - حسام الدين حسن بن محمد بن الحسين المعروف باخي ترك
 ۵ - رضى الله عنه وعنهم الارموى الاصل بماقال امسيت كريداً
 ۶ - واصبحت عربياً قدس الله روحه في تاريخ يوم الاربعاء
 ۷ - في ثامن عشر من شهر شعبان سنة ثلث وثمانين وستائه
 ديگر صندوق قبر نوه حسام الدين چلبی (درگذشته در ۷۴۷) است که بر کتیبۀ آن چنین آمده است:
- ۱ - انتقل من دارالفناء الى دارالبقاء
 ۲ - حسام الدين حسن بن صدرالدين محمد
 ۳ - بن چلبی حسام الحق والملة والدين نورالله
 ۴ - مضجعهم في يوم السبت التاسع والعشرين
 ۵ - شوال سنة سبع واربعين وسبعائه
 قبور عدهای چلبیان که از خویشان مولانا بودند و دختران ایشان نیز در مغرب قبة الخضراء قرار دارد (شماره ۸ در نقشه). به طرف مشرق قبة الخضراء قبور ذیل مشاهده میشود:
 بهاء الدين ولد پندر مولانا که در عقب صندوق قبر مولانا قرار دارد و بر روی صندوق قبرش این کتیبۀ نوشته شده است:
- ۱ - الله الباقي

- ۲ - هذه تربة مولانا وسيدنا
 - ۳ - صدر الشريعة منبع الحكمة
 - ۴ - محي السنة قامع البدعه وقذوة
 - ۵ - العالم العالم العامل الرباني سلطان العلماء
 - ۶ - مفتي الشرق والغرب بهاء الملة والدين
 - ۷ - شيخ الاسلام والمسلمين محمد بن
 - ۸ - الحسين بن احمد البلخي رضي الله عنه وعن
 - ۹ - اسلافه توفي في ضحوة يوم الجمعة الثامن
 - ۱۰ - عشر شهر ربيع الاخر سنة ثمان عشرين وستمائة
- شيخ صلاح الدين زر كوب (در گذشته در ۶۵۷) كه در بالای صندوق قبرش چنین نوشته شده :

- ۱ - الله الباقي هذه تربة شيخنا
 - ۲ - شمس العارفين علم الهدى واليقين ملك الابدال كامل الحال و
 - ۳ - القال امن القلوب الطالب المطلوب نور الله الاعظم برهان القوم
 - ۴ - سلطان المصيرة طاهر السيرة والسرة بحر الاسرار الالهيد ترجمان الرموز
 - ۵ - لغيبه امام التقوى محرم غرائب النجوى بايزيد العمر حفيد الزمان
 - ۶ - صلاح الحق والدين ابوالمفاخر فريدون بن ياغيسان
 - ۷ - القونوي الذهبي قدس الله سره في غرة شهر المحرم سنة سبع وخمسين وستمائة
- شيخ كريم الدين بكتيمور اوغلو يكي از مريدان مولانا كه استاد سلطان ولد بود (در گذشته در ۶۹۱) كه بر كتيبه صندوق قبر او چنین آمده است:
- ۱ - هذه تربة الشريفه فخر الاصحاب العارفين
 - ۲ - الفائق العاشق والصادق شيخ كريم الدين
 - ۳ - ابن الحاج بكتيمور المولوي رحمة الله عليه
 - ۴ - في تاريخ شهر ذي الحجة سنة احدى وتسعين وستمائة
- ديگر علاء الدين چلبی پسر ميانی مولانا (در گذشته در ۶۶۰) است كه بر كتيبه صندوق قبر او چنین نوشته شده است:

- ۱ - الله الباقي هذه تربة
 - ۲ - الصدر المرحوم علاء الدين محمد بن شيخ المشايخ
 - ۳ - سلطان العلماء والعارفين جلال الحق والدين محمد
 - ۴ - بن محمد بن الحسين البلخي افاض الله بر كاته
 - ۵ - علي المسلمين وخصص ولده بمزيد كل عناية
 - ۶ - اوآخر شوال سنة ستين وستمائة
- ديگر شمس الدين يحيى برادر مادري (فرزند خوانده) مولانا است كه كتيبه صندوق قبر او چنین است:

- ۱ - تربة امير شمس الدين يحيى
 - ۲ - بن محمد شاه برادر مادري يا او
 - ۳ - لاد مولانا قدس الله سره العزيز
 - ۴ - در تاريخ هفتم ربيع الاخر سنه اثني وتسعين وستمائة
- ديگر قبور نجم الدين فريدون سپهسالار، و اولو عارف چلبی، و بيوك زاهد چلبی، و شمس الدين عابد چلبی، و واجد چلبی پسر سلطان ولد و ديگر چلبیان و ساير دختران ایشان است. رويهم ۶۵ صورت قبر در بارگاه مولانا وجود دارد كه بالای قبر مردان عمامه ای گذاشته اند، ولی قبر زنان بدون عمامه است. دور مقبره مولانا شمعهها و شمعدانها و اشياء نفيس

نهادداند که همه آنها توسط مشتاقان و عشاق زیارت آن بزرگوار تقدیم شده است. مقبره مولانا در قرن شانزدهم توسعه یافت و سماع‌خانه و مسجد کوچک به آن افزوده گشت.

سماع‌خانه :

سماع‌خانه یا تالار رقص درویشان در طرف شمال قبه الخضراء (شماره ۱۰ در نقشه) واقع شده است، این رواق در کنار مسجد کوچکی است که در قرن شانزدهم در زمان سلطان سلیمان قانونی ساخته شده است. دیوارهای مرکزی سماع‌خانه با تخته پوشانیده شده، در طرف شمال و مشرق آن شاه‌نشینی‌هایی برای مردان و زنان تماشاگر و موزیک‌نوازان ساخته‌اند. نقش‌ونگار کتیبه‌ها و نقوش سقف توسط محبوب افندی که از خوشنویسان قونیه بوده در ۱۸۸۸ به عمل آمده است، و او همان کسی است که مرقع یا حضرت مولانا را که بر سر در مدخل قرار دارد نوشته. در این رواق هجده بیت از اولین ایات مثنوی بر زوایای آن نوشته شده، و بر دیوار سماع‌خانه کلاه و کمرته (پیراهن) وقالی وقالیچه‌ها نصب شده است. در یکی از شاه‌نشینها فرشی که نقش مرغ دارد در حدود ۲۵×۵ متر از قرن پانزدهم میلادی باقی است و معروف به قالی «اوشاق قوشلو» می‌باشد که در شاه‌نشین پائین که در سمت شمال قرار دارد گسترده‌اند. در سقف مدور این رواق که هشت پنجره شیشه‌ای در اطراف آن است نقشی کثیرالاضلاع دیده می‌شود که در وسط آن دایره‌ایست که بر زمینه آبی با خط سفید در دور تا دور آن دایره در پشت سرهم نوشته شده : «یا عالماً بحالی، یا عالماً بحالی...». دور تا دور بالای همین رواق نام ائمه اثنی عشر بدین صورت آمده است: «یا حضرت امام علی، یا حضرت امام حسن، یا حضرت امام حسین، یا حضرت امام زین‌العابدین، یا حضرت امام محمدباقر، یا حضرت امام جعفر صادق، یا حضرت امام موسی‌الکاظم، یا حضرت امام رضا، یا حضرت امام محمدتقی، یا حضرت امام علی‌نقی، یا حضرت امام حسن‌العسکری، یا حضرت صاحب‌الامر»، و در وسط آنها جا بجا چنین نوشته شده است: «یا حضرت جلال‌الدین رومی، یا حضرت شمس تبریزی، یا حضرت سلطان ولد، یا حضرت شیخ حسام‌الدین». در مدخل سماع‌خانه ظرفهایی از شیشه مربوط به قرن چهاردهم و قندیلها و شمعدانهایی از دوره مملوکان و قرن پانزدهم و هفدهم که دوره عثمانیها است به نظر میرسد. یکی از آنها چراغی روغنی و دیگر اسباب آشپزخانه و اشیاء دیگر است و بیشتر آنها دارای نوشته و کتیبه می‌باشند. اشیاء مثبت‌کاری و ساخته شده از چوب مربوط به عصر سلجوقی است. یکی از آنها رحل قرآنی است که توسط جمال‌الدین مبارک به بارگاه مولانا هدیه شده و به سبک رومی تزئین یافته است.

آلات موسیقی :

محلی در سماع‌خانه به نمایشگاه آلات موسیقی اختصاص داده شده است. این آلات موسیقی عبارتند: از نی، رباب، دف (دایره)، تنبور، کمانچه، کمان، تار.

لباسهای مولانا :

در جعبه آیینیهایی که در وسط و کنار سماع‌خانه گذاشته‌اند، لباسهای مولانا و شمس‌الدین تبریزی و سلطان ولد ملاحظه می‌شود. بعضی از این البسه از کتان و بعضی از ابریشم و پارچه‌های دیگر است.

بنا به منابع قدیم، مولانا کلاه قهوه‌ای‌رنگ روشن بر سر می‌گذاشت و بر آن دستاری ملون می‌بست، ولباده‌ای به رنگهای مختلف می‌پوشید و پیراهن و قبایی بر تن می‌کرد. مولانا مردی بلندبالا و باریک‌اندام و رنگ‌پریده بود. لباسهایی که از او باقیمانده مناسبت وصفی است که از قدوبالای او کرده‌اند. عمامه مولانا و شبکلاه او که «عرقیه» نام دارد در این موزه نگهداری می‌شود. بعلاوه کلاهی از شمس‌الدین تبریزی و قبایی از سلطان ولد، ولباده‌ای از اطلس سبز از او در این موزه وجود دارد.

سماع به فتح سین به معنی شنوایی و هر آواز که شنیدن آن خوشایند است می باشد. سماع در اصطلاح صوفیه حالت جذبه و اشراق و از خویشتر رفتن و فنا به امر غیر ارادی است که اختیار عارف تأثیری در ظهور آن ندارد. ولی بزرگان صوفیه از همان دوره های قدیم به این نکته پی بردند که گذشته از استعداد صوفی و علل و مقدماتی که او را برای منجذب شدن قابل می سازد وسایل عملی دیگری که به اختیار و اراده سالک است نیز برای ظهور حال فنا مؤثر است. بلکه برای پیدایش «حال» و «وجد» عامل بسیار نیرومندی شمرده میشود. از جمله موسیقی و آواز خواندن و رقص است که همه آنها تحت عنوان «سماع» درمی آید. صوفیه می گویند سماع حالتی در قلب و دل ایجاد می کند که «وجد» نامیده میشود و این وجد حرکات بدنی چندی بوجود می آورد که اگر این حرکات غیرموزون باشد «اضطراب» و اگر حرکات موزون باشد کفزدن و رقص است.

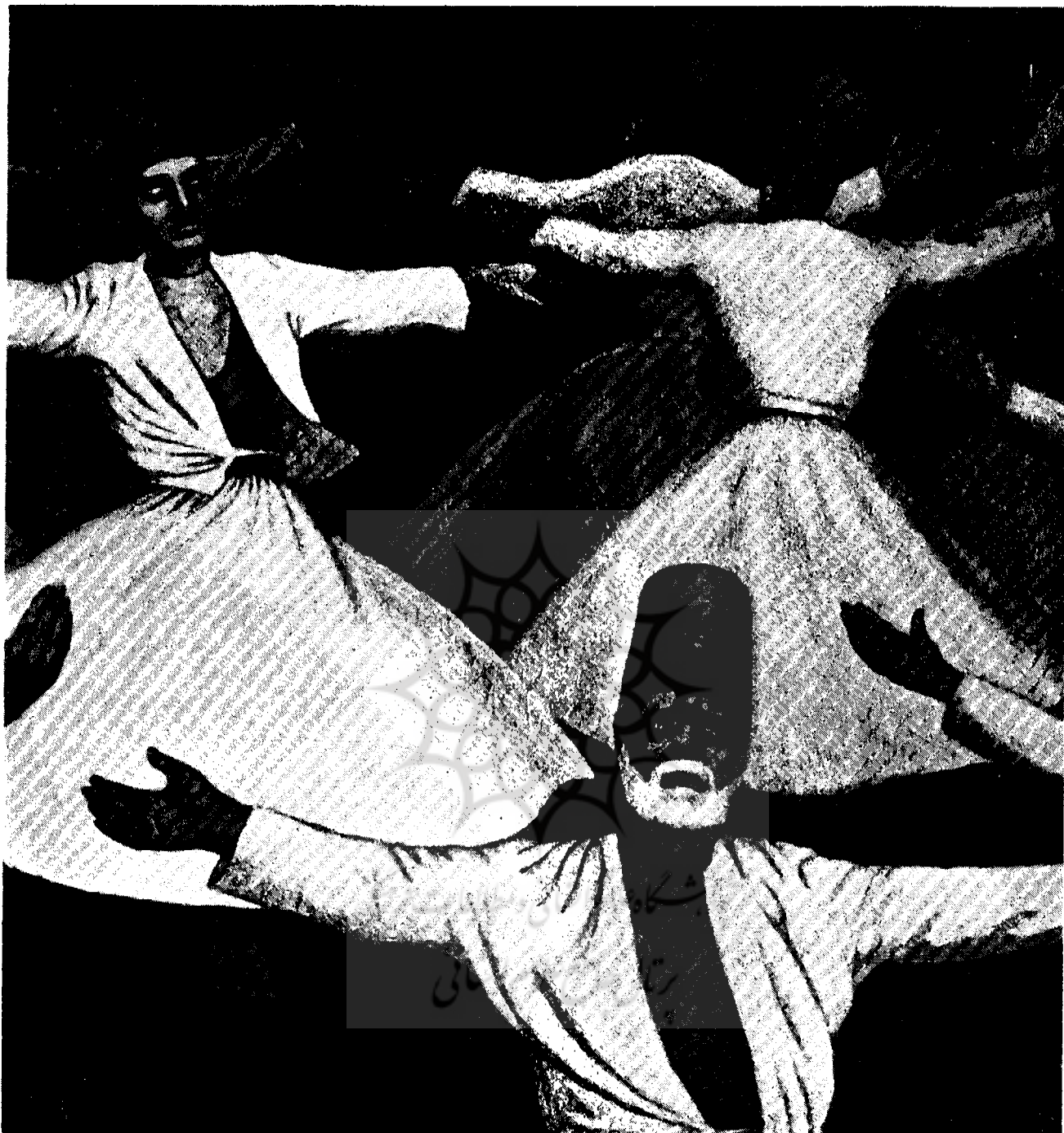
رقص در نزد مولویه اهمیت خاص داشته، خود مولانا حتی در کوچه و بازار هم بسا که با اصحاب به رقص درمی آمد. چنانکه یک بار در بازار زرکوبان این حالت بر وی دست داد و گویند حتی جنازه صلاح الدین زرکوب را نیز به اشارت مولانا با رقص و دف به قبرستان بردند.

افلاکی در مناقب العارفین در این باره چنین می نویسد: در آن غلبات شور و سماع که مشهور عالمیان شده بود از حوالی زرکوبان می گذشت مگر آواز ضرب تق تق ایشان به گوش مبارکش رسید. از خوشی آن ضرب شوری عجیب در مولانا ظاهر شد و به چرخ در آمد. شیخ نعره زنان از دکان خود بیرون آمد و سر در قدم مولانا نهاده و بیخود شد و به شاگردان دکان اشارت کرد که اصلاً ایست نکنند و دست از ضرب باز ندارند تا مولانا از سماع فارغ شود. همچنان از وقت نماز ظهر تا نماز عصر مولانا در سماع بود، از ناگاه گویندگان رسیدند و این غزل آغاز کردند :

یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زرکوبی
 بر دیوار سماع خانه مولانا این دوبیت شعر آمده است:
 در وقت سماع معده را خالی دار
 چون پر کردی شکم ز لوث بسیار
 بر دیوار دیگر آن رواق چنین آمده :
 سماع آرام جان زندگان است
 خصوصاً حلقه ای کاندر سماعند
 کسی داند که او را جان جان است
 همی گردند و کعبه در میان است

از حسن اتفاق در سفر اخیری که برای شرکت در کنگره هفتصدمین سال مولانا از ۱۵ تا ۱۷ دسامبر ۱۹۷۳ در ترکیه بودم توفیق دیدن مجلس سماعی را که در دوشنبه شب ۱۷ دسامبر از ساعت ۹ تا ۱۱ بعد از ظهر در محل استاد بوم سر پوشیده قونیه در حضور رئیس جمهوری و عده ای از رجال ترکیه برپا شده بود یافتیم.

مجلس سماع با خواندن آیاتی از کلام الله مجید آغاز شد. سپس نی زنی ماهر به زدن نی مشغول گشت. پس از آن ارکستر مخصوص در محل خود شروع به نواختن کرد. ناگهان چهل تن از درویش مولویه به مجلس وجد و سماع درآمدند. مرشد و نایب او و صوفیان به نظم و ترتیب خاصی به صف باز وصف جمع پرداختند. صوفیان جز مرشد که عمامه ای بر سر و نایب او که به دور کلاه نم دین دستاری سفید پیچیده بود، همه کلاه های نم دین بلندی بر سر و قبا و دامنی سفید بر تن داشتند. کمر همه ایشان با شالی بسته شده بود. سپس همه صوفیان جز مرشد و نایب او در یک صف قرار گرفتند و مرشد و نایب او در جانی ایستادند. در آغاز نایب مرشد دست مرشد را بوسیده و مرشد هم صورت او را بوسید، و نایب در کنار مرشد جای گرفت. پس از آن یکایک صوفیان دست مرشد و نایب او را بوسیده در کنار آندو می ایستادند و آندو نیز صورت



رقص صوفیان

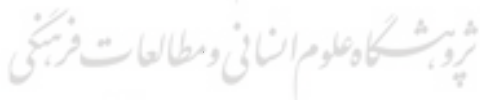
آنان را می‌بوسیدند. بدین ترتیب هریک دست مرشد و نایب او و صوفیانی را که در کنار او ایستاده بودند بوسیده و در صف جای می‌گرفتند تا همه ایشان این سنت را به‌جای آورده در یک صف قرار گرفتند. پس از آن آهنگ سماع نواخته شد و مرشد اجازه وجد و سماع داد و صوفیان دست‌افشان و چرخ‌زنان بنای رقص و سماع را گذاردند و دور خود می‌چرخیدند و دامنه‌های بلند به‌سرعت با ایشان می‌چرخید و دایره‌ای را تشکیل میداد. تنها از این جمع مرشد و نایب او بودند که نمی‌رقصیدند و ناظر رقص دسته‌جمعی یاران خود بودند.

مسجد مولانا :

در مغرب سماع‌خانه مسجد کوچکی قرار گرفته که دو مدخل دارد یکی از طرف بارگاه مولانا و دیگری از جانب در چراغ. مدخل عمومی مسجد از طرف مغرب است و به‌طرف حیاط باز میشود. در جلوی مدخل رواقی است که با چهارگنبد پهن بر روی سه‌ستون مرمرین قرار گرفته است.

در مسجد مولانا نسخ خطی قرآن و کتابهای دیگر فراوان به‌چشم می‌خورد. این کتابها اغلب مذهب و دارای مینیاتور می‌باشند. یکی از آنها که قابل ذکر است کتاب فضولی بغدادی به‌نام «حدیقة السعداء» و دیگر دو دیوان قدیمی حافظ مربوط به قرن شانزدهم و هیجدهم می‌باشد. از آثار نفیس این موزه آل‌بومی است که «تصویر علی عثمان» نام دارد و در آن صورت سی‌ویک‌سلطان عثمانی دیده میشود که آخرین آنها سلطان عبدالمجید می‌باشد. نسخه‌های فارسی و عربی به‌خطهای مختلف در این موزه فراوان است.

در سمت جنوبی این مسجد قالیچه‌ها و قالیها و گلیم‌های نفیس بردیوار آویخته است که مربوط به قرن پانزدهم و شانزدهم و هفدهم و هیجدهم میلادی است. یکی از آنها قالیچه سجاده مولانا است که از ابریشم و پشم بافته شده و نقش رومی دارد و روی آن به‌خط عربی نوشته شده است «الله اکبر». گویند این قالیچه را علاء‌الدین کیتباد به عنوان هدیه عروسی در ۱۲۲۷ میلادی به مولانا داده است. از چیزهای جالب این مسجد تسبیحهای دانه درشت برای ذکر صوفیان است که بعضی از آنها به ۹۹۹ دانه میرسد و جنس آنها از چوب گردو است. یکی از آنها متعلق به اولوعارف چلبی نوه مولانا بوده است.



مطبخ مولانا :

در پشت رواق، مطبخ مولانا قرار دارد که این شعر ترکی را بردیوار آن نوشته‌اند:
مطبخ منلاده طبخ ایله وجودین وارنین عشق‌له گل خدمت ایله یارنورا یتسون سنه^۲
یعنی: در مطبخ مولانا وجود خود را بیز و بیا و به عشق خدمت کن تا یار ترا نورانی سازد.

در مطبخ مولانا اسباب طبخ و آلات مطبخ از مس و نقره زیاد است. از جمله یک دست بشقاب و قاب نقره وجود دارد که از زمان سلاطین عثمانی به‌جای مانده است.

۲ - برای اطلاع از دیگر آثار و کتیبه‌های ترکی، رجوع شود به کتاب «قونیه شهر مولانا» تألیف ایران‌شناس و ایران‌دوست و دانشمند جناب آقای محمد اوندو معاون نخست وزیر و مدیر اداره کل فرهنگ و هنر ترکیه:

Mehmet önder Mevlâna Sehri Konya, Ankara, 1971.
و کتاب مولویان‌یس از مولانا تألیف دانشمند معروف ترك آقای گلینارلی :
A. Golpinârli, Mevlânâ' dan Sonra, Mevlevilik, Istanbul, 1953.